

درد دل در دسرساز با دوست همسر

زن وقتی متوجه شد شوهرش با صمیمی ترین دوستش درباره مشکلاتش حرف زده، دادخواست طلاق داد



سیمیا فراهانی

مشکلات کوچک را بزرگ نکنید

دکتر حسن عشایری / روان شناس: گاهی اوقات زندگی مشترک زوج‌ها به جدایی ختم می‌شود اما هیچ دلیل موجهی برای آن وجود ندارد. زن و مرد در همه زمینه‌ها با هم تفاهم دارند و از همه نظر با هم در یک طبقه هستند. اتفاقاً خیلی هم عاشق یکدیگر هستند و حتی نمی‌توانند بدون هم زندگی کنند. ولی با این وجود راهی دادگاه خانواده می‌شوند تا برای همیشه از هم جدا شوند. این افراد از یک اختلاف ساده یا مشکل ساده برای خود بحرانی درست می‌کنند و سرانجام راهی دادگاه خانواده می‌شوند. می‌شود این گونه مشکلات را نه با جنگ و دعوا بلکه با صحبت و آرامش حل کرد و به یک نتیجه قابل قبول دست یافت. نتیجه‌ای که از نبود شدن یک زندگی جلوگیری و زوج را به ادامه زندگی مشترکشان تشویق کند. به نظر من نباید یک مشکل ساده و کوچک را بزرگ کرد. نباید عجل بود و اختلاف نظرها را سخت گرفت و خیلی راحت به جدایی فکر کرد. خیلی‌ها در زندگیشان از خیلی چیزهای گذرند. چیزهایی که شاید اساسی‌ترین و مهم‌ترین خواسته‌شان باشد ولی گذشت می‌کنند. برای همین از اختلاف نظرهای ساده و مشکلات کوچک هم می‌توان بسادگی گذشت و آن را با گفت و گو حل کرد. زن و مرد باید با هم صحبت کنند و از مشکلات هم باخبر شوند و پس از آن در صدد حل آن برآیند. نه این که با بروز کوچک‌ترین مشکل به جدایی فکر کنند. البته در این پرونده، مرد به جای درد دل با دوستش می‌توانست از یک مشاور کمک بگیرد. زنان بر افشا نشدن راز زندگی بخصوص در میان جمع دوستان تاکید دارند و زمانی که متوجه افشای این موضوعات می‌شوند، حس می‌کنند حفاظ اطراف خانه‌شان از هم پاشیده شده است.

تماس گرفته و از من بدگویی کرده بود. او رازهای زندگی ما را برای دوستم تعریف کرده و از او مشورت می‌خواست. باورم نمی‌شد چطور ممکن است مردی به دوست همسرش زنگ بزند و شروع به بدگویی کند. من هم وقتی این موضوع را شنیدم تصمیم به جدایی گرفتم. چون دیگر کوچک‌ترین علاقه‌ای به او ندارم. مگر می‌شود در کنار این مرد زندگی کرد و به او اعتماد داشت.

حرف‌های ایسن زن که به پایان می‌رسد مرد جوان به قاضی می‌گوید: آقای قاضی باور کنید هزار بار از او عذرخواهی کردم اما او حاضر نیست مرا ببخشد. انسان جایز الخطاست، درست است من اشتباه کردم نباید با دوستش تماس می‌گرفتم و از او بدگویی می‌کردم اما در آن شرایط تصور نمی‌کردم این موضوع باعث ناراحتی همسرم شود. او زن خوبی است اما بیشتر اوقات لجبازی می‌کند و من عصبی می‌شوم. می‌خواستم با کسی درد دل کنم تا کمی آرام شوم. فکر نمی‌کردم به خاطر یک اشتباه همسرم ساز جدایی کوچک کند.

وی ادامه می‌دهد: وقتی این موضوع را متوجه شد و وسایلم را جمع کردم و به خانه پدرش رفتم، بعد از آن هر چه با او تماس گرفتم جوابم را نداد حتی به خانه پدرش رفتم، اما هیچ کس در را به رویم باز نکرد تا این که از خواهرش شنیدم همسرم قصد جدایی دارد. وقتی پستی به ایسن موضوع بردم حال و روزم به هم ریخت. شب‌ها کابوس‌های وحشتناک می‌بینم و مثل دیوانه‌ها از خواب می‌پریم. دلم می‌خواست زمان به عقب برمی‌گشت و من هرگز چنین

زندگی سیمیا و مجید تنها به خاطر درد دل مرد با دوست همسرش از هم پاشید. مجید با دوست صمیمی همسرش درد دل کرده بود و سیمیا هم بعد از شنیدن این موضوع راهی دادگاه خانواده شد تا درخواست طلاق بدهد. حالا زن جوان روی صندلی نشسته و بسیار خونسر است اما همسرش با اضطراب در راهروی دادگاه خانواده تهران قدم می‌زد تا این که منشی دادگاه نام آنها را صدا می‌زند. هر دو در برابر قاضی می‌نشینند. قاضی شعبه ۲۶۸ دادگاه خانواده پرونده را باز می‌کند و از این زوج می‌پرسد: چرا بعد از سه سال درخواست طلاق دادید؟

زن جوان می‌گوید: آقای قاضی سه سال از بهترین روزهای زندگی‌م را در کنار مردی گذراندم که کوچک‌ترین اعتمادی به من ندارد. با این وجود سعی کردم بدبینی‌هایش را تحمل کنم اما وقتی متوجه شدم با بهترین دوستم تماس گرفته و از من بدگویی کرده خیلی به هم ریختم و از همان لحظه تصمیم به جدایی گرفتم. وی ادامه می‌دهد: چند شب پیش یکی از دوستانم به خانه‌ام آمد و از من خواست کمی در رفتارهایم تجدید نظر کنم. خیلی تعجب کردم. او از دعوی من و همسرم خبر داشت و وقتی از او پرسیدم که چطور از دعوای ما باخبر است ناباورانه گفت که همسرم با او درد دل کرده است. همسرم چند روز پیش با دوست صمیمی‌ام

همسر فقط غذاهای مورد علاقه خودش را می‌پزد

زن و مرد جوان راهی دادگاه خانواده شدند تا برای همیشه به زندگی مشترکشان پایان دهند. آنها به خاطر اصرار مرد جوان به دادگاه خانواده آمده بودند و می‌خواستند از هم جدا شوند. وقتی قاضی علت درخواست طلاق را پرسید، مرد جوان به قاضی شعبه ۲۶۸ دادگاه خانواده تهران گفت: آقای قاضی ۱۸ ماه است که از دواج کرده‌ام ولی در این مدت یک غذای خوب و خوشمزه نخورده‌ام. من و همسرم در مورد غذا با هم تفاهم نداریم. او غذاهایی را دوست دارد که من از آنها متنفرم و برعکس من هم غذاهایی دوست دارم که او خوشش نمی‌آید. حالا در این میان من باید هر شب و هر روز غذاهایی را که همسرم خودش دوست دارد، بخورم. او مرتب غذاهای مورد علاقه خودش را می‌پزد و حتی یکبار هم سعی

نمی‌کند غذایی را که من دوست دارم، بپزد. به او می‌گویم حداقل وقتی من غذایی را که تو دوست داری، می‌خورم تو هم یکبار غذای مورد علاقه مرا درست کن. ولی قبول نمی‌کند و کلی بهانه می‌آورد. در این مدت متوجه شدم که همسر خودخواهی دارم برای همین تصمیم به جدایی گرفتم.

در این لحظه زن جوان به قاضی گفت: آقای قاضی بهتر است زودتر حکم طلاق را صادر کنید. این مرد خیلی خودخواه است و می‌خواهد به خاطر یک غذای ساده و معمولی از من جدا شود. به نظرم او دارد بهانه می‌آورد و از زندگی با من خسته شده است. من بلد نیستم غذای مورد علاقه او را درست کنم. ما خانواده‌ای از اینجور غذاها نمی‌خوریم برای همین هیچ کس بلد نبود تا به من طرز پخت

آن را یاد بدهد. حالا شوهرم به خاطر همین موضوع می‌خواهد از من جدا شود. مرد جوان باز هم رشته کلام را در دست می‌گیرد و می‌گوید: بحث من فقط غذا نیست. این است که همسرم به خواسته‌های من توجهی نمی‌کند و فقط می‌خواهد خواسته خودش را تحمیل کند. من از زندگی با این رفتارها خوشش نمی‌آید برای همین تصمیم به جدایی دارم. او اگر مشکلتش این بود در این مدت می‌توانست به کلاس آشپزی برود یا از مادرم برای تهیه غذاهای مورد علاقه‌ام کمک بگیرد. او خودخواه است.

بعد از صحبت‌های این زوج وقتی تلاش قاضی برای منصرف کردن آنها از طلاق بی‌نتیجه ماند حکم جدایی صادر شد.